

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصِيرَةٍ

مجلس یکصد و هفتاد و نهم

سید محمد حسن حسینی طهرانی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا أبا القاسم محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه السلام راجع به کیفیت تغذیه و آن مسائلی که در حول و حوش این قضیه قرار دارد در حدیث عنوان، مطالبی را می‌فرمایند که لازم است انسان نسبت به آن مطالب توجه داشته باشد و دقت کند و کیفیت تغذیه خود را بر آن اساس تنظیم کند تا این که از دو جنبه افراط و تفریط برحذر باشد و بتواند یکی از امور بسیار مهم، در راستای وصول به مراتب و مطالب عالیّه را مورد دقت و توجه قرار بدهد. البته این مسئله، مسئله بسیار مهمی است و از آن چه بسا غفلت می‌شود به خاطر عدم توجه به اهمیت آن و توجه بیشتر به مطالب و مسائل دیگر.

بارها خدمت رفقا من عرض کرده‌ام، برداشتی که انسان از مسائل سلوکی دارد یک برداشت صحیحی نیست اکثراً افراد برداشت‌شان و معادلاتی که در این زمینه ملاحظه می‌کنند صحیح نیست و بیش از آن که بخواهند موانع را در خود جستجو کنند و درصدد رفع آن برآیند دست نیاز و حاجت را به امور خارج از اختیار و اراده خود دراز می‌کنند در حالی که انسان باید با همین امکانات و با همین استعداد و با همین اموری که خداوند در وجود او نهادینه کرده است، این راه را طی کند.

عرض کرده‌ام خدمت رفقا که بارها مرحوم آقا این مطلب را گوشزد می‌کردند به واسطه این که همه ما در این مسئله نقطه ضعف داریم و همه ما نسبت به این مسئله مورد ابتلا هستیم، که همان طوری که فرض کنید که یک شخصی وقتی که مریض می‌شود در مراجعه به درمان نگاه به خود نمی‌کند، بلکه نگاه به طیب می‌کند و همه امور را از طیب می‌خواهد به دست بیاورد و کسب کند، در حالتی که طیب فقط یک نسخه می‌دهد و بیش از این کاری انجام نمی‌دهد، رعایت این نسخه بر عهده خود بیمار است پرهیز از آن اموری که برای او مضر است بر عهده خود بیمار است و تسریع در معالجه بر عهده خود بیمار است، او این نسخه را می‌دهد و همین طور پرهیزها را می‌گوید و بعد خداحافظ شما را به خیر و ما را به سلامت، این کاری است که پزشک می‌کند بقیه مسائل دیگر بر عهده او نیست، یک جراح وقتی که عمل جراحی انجام می‌دهد خب آن مقدار وظیفه او است که این عمل را انجام بدهد، درست هم انجام بدهد، مواظب باشد که آن موضع عمل عفونت نکند، عمل صحیح باشد، و لکن مسائل بعد از آن عمل یعنی همان جنبه نرسینگی (پرستاری) قضیه که باید پیگیری بشود و به دنبال همان عمل قرار بگیرد از خود عمل مهمتر است، چون اگر این مسئله رعایت نشود خب عمل ناتمام می‌ماند و چه بسا منتهی به مرگ بیمار می‌شود، خود بیمار و همین طور اطرافیان باید نسبت

به این مسئله دقت کنند.

یکی از مسائلی که همیشه برای افراد در همه زمانها مورد نظر بوده و به اشتباه هم بوده و به این قضیه بارها از ناحیه بزرگان تذکر داده شده و توجه داده شده است مسئله احاله مطالب و موارد مورد توجه است به دیگران و سلب مسئولیت از خود و از آن اموری که به خود انسان بستگی دارد.

بنده این مطلب را هم در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه مشاهده می‌کردم نسبت به شاگردان ایشان، البته ایشان روششان روشی بوده که مجال نمی‌دادند برای افراد که در این زمینه بیشتر تصورات و توهمات پیدا شود، و همین طور این قضیه در زمان آقای مرحوم حداد بنده این را مشاهده می‌کردم ولی خب وضعیت آقای حداد به این کیفیت نبود، گرچه ایشان نسبت به این مطالب تذکر می‌دادند ولی از آن جایی که ایشان کم صحبت می‌کردند طبعاً این مجال برای توهّم و تخیلات برای افراد بیشتر بود و مشاهده می‌شد که همه افراد یعنی اکثر آنهایی که خدمت ایشان می‌رسیدند از همان اول توقع یک امر خارق عاده داشتند نسبت به راهشان نسبت به امور خودشان نسبت به مسائل خودشان تصور ایشان بود همین که آمدند و دق الباب کردند و وارد این بیت و مکتب شدند دیگر همه کارها بر عهده او است او باید شق القمر کند او باید ردّ شمس کند او باید محول قلوب کند او باید همه افکار را دگرگون کند او باید همه امور را تغییر بدهد همچنین مسائلی بوده و خود بنده هم گاهی در همان زمان که اعتراض می‌کردم نسبت به این امور مورد انتقاد قرار می‌گرفتم که شما موقعیت استاد را درک نمی‌کنید شما موقعیت معلم را نمی‌فهمی شما به آن مسائل اطلاع ندارید! در حالتی که روش و مرام اولیاء خدا این گونه نبوده اگر آنها می‌خواستند نسبت به تلامذه خود شق القمر کنند خب قبل از آنها اولی بودند که این کار را انجام بدهند، پیامبر اولی بود بر این که این مسائل را انجام بدهد، ائمه علیهم السلام البته آنها این کار را انجام نمی‌دادند امام صادق علیه السلام می‌آمد برای شیعیان، برای شاگردان صحبت می‌کردند، مجلسی بود، منزل حضرت باز بود، می‌آمدند و مطالب را حضرت بیان می‌کردند، همه مطالب فقهی نبوده، مطالب اخلاقی بوده، مطالب روش آنها بوده، مطالب زندگی آنها بوده، درست؟ ولی ما از امام صادق فقط دنبال احکام فقهی می‌گردیم، دنبال آن مطالب اعتقادی می‌گردیم، اعتقادی خاص، و نگاهی به آن خصوصیات نداریم، نگاهی به آن دستورالعمل و شیوه آن بزرگواران نداریم که چگونه روش زندگی و روش سیر و حرکت به سوی خدا در قالب عبارات و الفاظ در جاهای مختلف و موارد مختلف را بیان می‌کردند.

واقعا من اکنون متوجه می‌شوم تأکیدی را که مرحوم والد داشتند به ما در آن زمان، که سیره را مطالعه کنید، سیره را مطالعه کنید، تاریخ ائمه را مطالعه کنید، برای چه؟ برای چه این قدر ایشان تأکید داشتند که باید طلاب بالأخص و غیر طلاب علی العموم تاریخ ائمه را مطالعه کنند؟ و روش ائمه را دریابند و کیفیت ارتباط ائمه را با اطرافیان خود و با مخالفین خود، حتی با مخالفین خود پیدا کنند؟ آیا ائمه در ارتباط با مخالفین خود همیشه از موضع قدرت صحبت می‌کردند؟ این گونه بوده؟ همیشه از موضع زور حرف می‌زدند؟ اینها خیلی

مطالب دقیقی است، آیا وقتی که با یک مخالف روبرو می‌شدند لحن کلامی را که انتخاب می‌کردند برای برخورد آن لحن کلام از موضع استعلا بوده؟ یعنی در وقتی که امیرالمومنین علیه السلام به حکومت رسیدند کلام حضرت با قبل از رسیدن به حکومت فرق کرد؟ قبل از حکومت وقتی که با یک نفر صحبت می‌کردند می‌خندیدند، تبسم می‌کردند: آقا جان بهتر است این جور انجام بدهی، آقا جان این کار را بکن، این قسم بهتر است، آقا جان اگر این نحوه صحبت کنی برای شما بهتر است....، اما همین که به حکومت رسیدند: غلط می‌کنی این قسم صحبت بکنی، این جور بوده؟ غلط می‌کنی مال چیست؟ برای چه باید تغییر پیدا بکند؟ این نحوه مرام ائمه بوده است یا این که همان خنده، همان لبخند، همان نرمی و همان ملاطفت و همان مرافقت و همان لطف و ظرافت مستمر بوده به همین کیفیت مستمر بوده و افراد اصلاً نمی‌فهمیدند که وقتی یکی می‌آمد در مجلس امیرالمومنین، امیرالمومنین حاکم بلاد اسلامی، خلیفه مسلمین، وقتی که می‌آمد نمی‌فهمید امیرالمومنین کدام است، اگر یک عده نشسته بودند کدام از اینها امیرالمومنین است، کدام از اینها خلیفه پیغمبر است، خود رسول خدا وقتی که به رسالت رسید... اینها خیلی مطالب دقیقی است، سیر و سلوکت یعنی این، یعنی همین، همین قضیه، همین مسئله را اگر ما هر کدام در موقعیت خودمان و در مرتبه خودمان و در شأن خودمان هر کس از افرادی که الان در این مجلس نشسته، این مسئله را در همان شأن خودش پیاده کند، در همان ارتباطات خودش این مسئله را پیاده کند، ما خیلی از جاها از این مسئله می‌گذریم و پیاده هم نمی‌کنیم، خیلی جاها خودمان بیان می‌کنیم، خوب، قشنگ یک ساعت راجع به این برای مردم حرف می‌زنیم ولی وقتی به خودمان که می‌رسد، هان.... بنشینیم، فکر کنیم در خودمان، و وضع و حال خودمان را بسنجیم قبل از این که دارای یک موقعیتی شدید کیفیت صحبت کردنمان را با افراد در نظر بگیریم و کیفیت آن حالی را که با آن افراد برخورد می‌کردیم در نظر بگیریم.

الان هم همان است، هیچ تغییر نکرده، هیچ عوض نشده است، چرا امیرالمومنین بلند می‌شد و می‌رفت به خانه ایتم سرمی‌زد و بچه‌ها را پرستاری می‌کرد چرا؟ به خاطر این که به خود بگوید ای علی تو همان علی سابق هستی، تو همان شخصی هستی که به حکومت نرسیده بودی، و تو همان فرد هستی، دو روزی آمدند یک منصب اعتباری را به تو تفویض کردند فردا هم باید این منصب را واگذار کنی و بروی، با خودت به آن دنیا نمی‌بری، این منصب را همین جا می‌گذاری و می‌روی، حالا یا دو سال مثل آن ابوبکر یا فرض کنید که دوازده سال مثل خلیفه دوم عمر یا ده سال مثل عثمان یا مثل خود امیرالمومنین که چهار سال و پنج شش ماه کشید، چهار سال و نیم طول کشید، باید بگذاری بروی یا با سکنه باید بروی، یا با تب کردن می‌بایست بروی، یا این که در جنگ باید بروی، یا این که ابن ملجمی پیدا می‌شود و در محراب تو را به شهادت می‌رساند، بالاخره یک جوری باید بروی، یک قسم باید این لباس تن را خلع کنی و بروی، درست؟ این شیوه، شیوه امام صادق و شیوه ائمه کیفیت مطالبی را که بیان می‌کردند اینها را باید انسان مورد دقت قرار بدهد و به کار ببندد، به

کار باید ببندد، در حالی که همیشه مسئله خلاف در نظر ما است، توقع داریم یک امر مافوق بیاید و ما را در آن سیطره و احاطه خودش قرار بدهد و درون یک پوششی بیاندازد که دیگر راه نفوذ شیطان از همه طرف بسته باشد و در این پوشش حرکت کند، این که هنر نیست، این که هنر نشد که انسان در یک پوششی قرار بگیرد، در یک وضعیتی قرار بگیرد و بعد بلند کنند او را بگذارند روی کجاوه بعد هم برسانند او را، این را که همه بلد هستند! بنده یک جایی رفته بودم، بعضی آمدند از ما سوال کردند که: ما نمی دانیم چه کنیم؟ توجه پیدا می کنیم، چشممان باز می شود، افراد را می بینیم، چشممان به زنهای می افتد، خانمها را می بینیم بعد فرض کنید که در ما اشتیاق پیدا می شود برای این که امیال دیگری در ما ظهور و بروز پیدا می کند! گفتم شما غلط می کنید نگاه کنید تا این که بعد بگویید که حالا میل پیدا شد، برای چه چشمت را می اندازی؟ اگر تو چشمت را نیاندازی، اگر فرض کنید که یک زن آمده در دفتر تو دارد صحبت می کند زل و زل در چشم و بقیه جاهای او نگاه نکنی بعد بلند نمی شوی بگویی یک همچنین مسئله ای هست اجازه می فرمایید؟ نخیر من اجازه نمی فرمایم!، چی چی اجازه می فرمایید! تو وقتی که طرف می آید از بالا تا پایینش را برانداز می کنی بعد می خواهی در تو تفکر و تخیل و توهم پیدا نشود؟ نه آقا می شود، سلمان هم باشد می شود، تو که سهل است، حالا از فردا وقتی که می آبی بیرون - البته جایی بود که اکثرا اینها مکشّفه و بی حجاب بودند یکی از همین کشورهای عربی بود - صبح که می خواهی بیای بیرون، چشمت را بیانداز پایین، کسی که می خواهی با او برخورد بکنی در چشمش نگاه نکن در صورتش نگاه نکن، آن وقت بین تخیل پیدا می کنی یا نه؟ دو روز امتحان کن، سه روز امتحان کن، یک هفته امتحان کن، آن وقت هی نیا هر روز بگو حضرت آقا اجازه می فرمایید! حضرت آقا اجازه می فرمایید! نخیر، حضرت آقا اجازه نمی فرمایند، خیال همه شما جمع، بروید یک فکری برای خودتان بکنید، یا این که چشمتان را ببندید یا سرتان را بیاندازید پایین، ما می خواهیم هم بیاییم از آن بالا تا پایین سانت بزنیم، بعد هم از آن طرف حضرت آقا یک ذکر بگویند بیاندازند در یک کاور در یک پوشش بیاندازند، بعد هم طرف برود صاف در عرض دو روز به خدا برسد! اینها همه خیالات است، این آرزو را به گور ببر، هیچ وقت به خدا نخواهی رسید، و به آن مراتب دسترسی پیدا نخواهی کرد، راه نشان دادند، مسیر نشان دادند، از این مسیر رفتی می رسی، نرفتی می مانی، قضیه هم شوخی ندارد، شوخی ندارد، یک بار در تمام عمر که بنده در خدمت مرحوم آقا بودم در خدمت مرحوم حداد بودم، در سفری که ایشان به ایران تشریف آوردند، خب خیلی از خانمها می آمدند با ایشان برخورد می کردند، اتفاقا این مطالبی که امشب مطرح شد در نظرم نبوده، خودش آمد و بی مناسبت هم نیست، چون ماه رجب در پیش داریم و بی مناسبت نبود که یک مقداری راجع به این مسائل و مراقبات هم صحبت کنیم، ایشان وقتی که می آمدند، بنده در آن موقع سنم حدود 12 سال بود و می دیدم که خانمها می آمدند پیش ایشان و با ایشان صحبت می کنند، یک ساعت، نیم ساعت، می نشینند افراد مختلف، در تمام مدتی که بنده با مرحوم آقا بودم، افراد می آمدند، وقت می گرفتند، موارد عدیده، یک بار ندیدم

ایشان در صورت آن زن نگاه کند، برای یک لحظه ندیدم، خب، اما ما چی؟ ما نه، سلام علیکم حال شما خوب است؟! احوال شما چطور است؟! کجا می‌روید؟! کجا می‌آید؟! تحصیلات شما چطور است؟! بعد هم می‌خواهیم شیطان سراغ ما نیاید! بعد هم توقع داریم بر این که تخیلی بر ما پیدا نشود! بعد هم توهمی پیدا نشود! می‌شود؟ نمی‌شود، وقتی شما یک چاقو را دست بگیرید به پایتان فشار بدهید چاقو فرو می‌رود، هی بگویی نرو، مگر می‌شود من این طوری قرار داده که فرو ببرم، خدا برای من این طور تقدیر کرده، تو می‌خواهی چاقو را بگذار زمین، چرا داری به پایت فرو می‌کنی؟ این چاقو برای میوه است، برای فرض کنید که چیزهای دیگر است، برای فرو کردن به پا که نیست، هی بگویی فرو نرو! در پایش نرو! داخل نرو! آن می‌رود کاری به این چیزها ندارد.

این نحوه تفکر و این نحوه برنامه‌ای که ما در تصورمان هست این نحوه ما را به جایی نمی‌رساند و فائده ای ندارد، هیچ نتیجه‌ای ندارد، یعنی اگر شما روزی هزار مرتبه.... یک مطلبی بود که در کتاب ظاهرا در روح مجرد هست این طور که به نظرم می‌آید یا در نوشته‌های آقا که قطعا هست دیدم به احتمال قوی در روح مجرد است که شخصی آمده بود پیش مرحوم قاضی که ایشان درخواست کرده بود که ذکر بدهند که ایشان چشمش به زنها نیفتد و ایشان هم یک ذکر داده بودند و شخص همین که چشمش به نامحرم می‌افتاد چشم خود به خود بسته می‌شد، خب این که فایده ندارد، این که فایده ندارد، این تا آخر همین می‌ماند، همین، یعنی در هر رتبه‌ای که هست در همان رتبه می‌ماند و دیگر ترقی ندارد، همان طور می‌ماند، خب بله آجر هم نگاه نمی‌کند، تو با آن آجر در این قضیه تفاوت نداری، شما یک آجر را در کنار یک زن قرار بدهید در کنار یک مرد قرار بدهید مگر این آجر رشد می‌کند؟ آجر آجر است انسان در یک همچنین موقعیتی آجر است، هیچ فرقی نمی‌کند همین طور انسان بیاید و به این نحوه بخواهد خود را در حصن قرار بدهد، هیچ ثمری بر این مسئله مترتب نمی‌شود، لذا بزرگان فرموده اند که **سلوک بیش از نود درصدش به مراقبه برمی‌گردد**، ده درصدش به مسائل دیگر که عبارت است از ذکر و ورد و صلاة اللیل و سَهَر و امثال ذلک که نسبت به آنها هم انشاءالله بعداً عرایضی خدمت رفقا عرض می‌شود.

نود درصد سلوک عبارت است از مراقبه، نود درصد سلوک عبارت است از مواظبت، چرا این قدر بزرگان تأکید می‌کردند بر این که انسان نباید در ارتباطات خودش عصبانی بشود؟ چرا تأکید می‌کردند؟ به خاطر این که یک عصبانیت در روز تمام کارهای شب را از بین می‌برد، همه را صاف می‌کند، از بین می‌برد، اگر تازه آدم را بدهکار نکند، تمام آن مسائل همه از بین می‌رود، یک دل شکستن مومن همه مطالب شب را از بین می‌برد، اضافه هم بدهکار می‌کند انسان را، یک خلاف گفتن و ضبط لسان نکردن تمام زحمات شب را از بین می‌برد و خدا نیاورد روزی را که انسان هم آن اعمال شب را انجام بدهد و هم مراعات مسائل روز را نکند، کم کم این تبدیل می‌شود به یک موقعیت و موضع تثبیت شده در نفس که این موضع و موقعیت تثبیت شده، ای

کاش از اول نبود، یعنی آن مسائل شب می آید و راه را برای خلاف در روز هموار می کند برای نفس، این خیلی مسئله، مسئله مهمی است، یعنی ای کاش انسان نسبت به مسائل شب قیام نداشت، نماز نمی خواند، صلاة اللیل نداشت، اذکار نداشت.

عدم قیام به اوراد لیلیه و اذکار لیلیه و سهر در لیل با وجود امور خلاف در روز اهون است از قیام به لیل و عدم رعایت مسائل در روز، این ضررش بیشتر است و این خطرش برای انسان بیشتر است تصورات افراد همیشه به این کیفیت بوده است. بنده خودم این مطلب را در زمان مرحوم آقا مشاهده می کردم البته عرض کردم کیفیت و روش ایشان به یک نحوه بود که در این قضیه مجال کمتری پیدا می شد ولی خب دیگر بزرگان نسبت به این مسئله کمتر یا اگر هم مطالبی تذکر می دادند کمتر مورد توجه قرار می گرفت لذا ما در حالات بزرگان حتی نسبت به مرحوم حداد ما مشاهده می کنیم افرادی که از ایشان صحبت می کنند و خاطرات را نقل می کنند همه را می برند در حال و هوای امور غیرعادی در آن مسائلی غیرعادی که سر می زد در آن امور خارق عادت و این چیزی است که خود بنده می دیدم در آن جا فرض کنید شخصی می آمد پیش آقای حداد رضوان الله علیه و می گفت که آقا فلان قضیه برای ما پیدا شده، فلان مشکل از طرف دولت پیدا شده، دعا کنید که یک عنایتی بشود که خیلی ما از ناحیه دولت متضرر نشویم، یک عنایتی بکنید، یک لطفی، خب ایشان چکار کنند؟ حالا درخواست او را رد کنند در عین این که بارها فرموده اند که انسان باید مسیر خود را همان نحوه قرار بدهد که مشیت و تقدیر الهی اقتضا می کند، به همان کیفیت باید قرار بگیرد، نه این که توقع او از این راه و از این سیر و از این مکتب کنار گذاشتن آن تقدیر و مشیت باشد، این که هنر نیست، آن وقت خود با وجود اینکه بنده بارها در آن جا نسبت به این مسئله مطالبی را از ایشان شنیدم ولی در عین حال یک دفعه می دیدم یک شخصی می آمد و از ایشان تقاضایی می کرد که آقا این کار را بکنید! خب چکار کنند؟ سرشان را می انداختند پایین حالا بلکه طرف برگردد و پشیمان شود از مسئله، تا یک دفعه سرشان را بلند می کردند: آقا عنایت نمی فرمایید! بابا این که سرش را انداخته پایین بی حساب که نیانداخته، که تو بفهمی، چرا نمی فهمی؟ دوباره ایشان یک تأملی می کردند، دوباره می گفتند که آقا یک لطفی بفرمایید! خب آن لطف را بکند ولی برای تو ضرر دارد، وقتی ایشان می دیدند طرف خیلی سمج است، می گفتند بسیار خب انشاء الله فلان مسئله را بگو حالا صبح که از منزل می آیی.... طرف می رفت در حجره اش، در کارگاهش در آن جا مأمور مالیات می آمد می گفت: چرا هیچی جنس نداری؟! حالا همه جنسها چیده شده است می گفت چرا جنس نداری؟ می گفت خیلی کار نیست و مشتری نمی آید و... آن هم برمی داشت و گزارش می داد که ما در این جا چیزی ندیدیم! و خدا حافظ و بعد هم خوشحال که ما رفتیم پیش ایشان و عنایتی کردند و... بنده خدا ضرر کردی، از کیسه تو رفت، از کیسه تو رفت، آدم رند چکار می کند؟ آدم رند می رود پیش آقای حداد، - خوب گوش کنید، آن چیزهایی که بنده دیدم از روش بزرگان دارم برایتان تعریف می کنم - آدم رند نه تنها کسی است که اگر برود پیش یک همچین بزرگی،

آن تقاضا را نکند، بلکه آن کسی است که می‌رود پیش او و می‌گوید که تقدیر او را کما هو هو در حق من اجرا کن، این را می‌گوید، یعنی عکس به جای این که بگوید آن تقدیر را برگردان به صورت دیگر که خوشحال بشوم، یعنی نفسم می‌خواهد، آن کسی که این حرف را می‌زند خب دلش می‌خواهد دیگر، نفسش می‌خواهد، نفس هم به این گونه امور بیشتر رضایت می‌دهد، بگیرد را بیشتر رضایت دارد تا بدهد، همیشه در رفع و اینها برای انسان تألم هست ولی اگر نه فرض کنید که هی اضافه بشود، به به! آقای حداد خوب است! نظیر ندارد! بزرگان را باید قدرشان را دانست! اینها را باید قدر دانست! اگر حالا از تو می‌گرفت، دیگر این از بزرگان نبود، همه تعریفهای ما این گونه است، تا وقتی فلان آقا خوب است که هی بدهد، تا وقتی فلان آقا خوب است که مرض را رفع کند، تا وقتی فلان آقا خوب است که فلان، اما همین که قضیه این طرف شد بابا این هم مثل بقیه است، بلند شو برویم پی کارمان، این کیست؟

آدم رند کیست؟ آدم رند به آن می‌گویند که بلند شود بگوید که جناب آقای حداد، جناب استاد ما، جناب ولی خدا، بیا مرا جوری قرار بده، نفس مرا جوری قرار بده، که نسبت به تقدیر و اجرای مشیت الهی این جور بشوم، این را از شما می‌خواهم، این را تقاضا می‌کنم، این را می‌خواهم که شما برای ما پیش بیاورید، اگر این طور شد آن وقت دیگر هی بلند می‌شود برود بگوید آقا آن جایم این طور شده؟ آن جایم این طور شده؟ همه اینها می‌رود پی کارش دیگر، تمام شد و رفت، تمام شد، خلاص، راحت، این را می‌گویند درویش، درویش به که می‌گویند؟ نه درویش اینهایی که سبیل می‌گذارند و از این کلاه‌ها دارند و تشکیلاتی و از این بازیهای که درمی‌آورند، درویش به معنای آدم رند و آن کسی که امور خودش را تسلیم رضای خدا کرده، خدایا تو را مرا خلق کردی، تو نسبت به همه از احوال من آگاه تری و تو موقعیت مرا می‌دانی، من هر چه دارم به خودت برگرداندم، آن چه را که مورد رضای تو هست برای من تقدیر کن هر چه هست، هر چه هست برای من تقدیر کن، من از خود اضافه نمی‌کنم، من از خود کم و زیاد نمی‌خواهم بکنم، من از خود نمی‌خواهم مایه بگذارم، من از خود نمی‌خواهم در آن مشیت تو دست ببرم، نه، تو برای من این جور می‌خواهی این طور، تو این راهها را برای من بستی من نمی‌گویم باز کن، تو خودت می‌دانی، به صلاح من است خودت می‌دانی، به صلاح من نیست نکن تو خودت می‌دانی.

مرحوم والد ما رضوان الله علیه نسبت به استادشان این جور بودند، یعنی آن چرا که از استادشان طلب می‌کردند این امور نبود که: بیا دعایی به ما بده ما برگردد یک ذکری بده برگردد یک وردی بده برگردد، این طور نبود، یک مطلبی را مرحوم حداد رضوان الله علیه به مرحوم والد داده بودند در تمام مدتی که بنده با ایشان بودم فقط در یک مورد دیدم که ایشان آن مطلب را اعمال کردند، فقط یک مورد و آن هم در موقعیتی بود که اگر اعمال نمی‌کردند تخلف محسوب می‌شد و الا اگر می‌توانستند آن را هم نمی‌کردند، تخلف محسوب می‌شد، در حالتی که خودشان چقدر مسائل برای دیگران داشتند و چه کارهایی که انجام ندادند و چه اموری

که حل نکردند و چه مسائلی که... چرا؟ چون می‌خواهد رشد کند این مرد، می‌خواهد جلو برود، نمی‌خواهد بماند، نمی‌خواهد بماند، نمی‌خواهد به این مسائل بگذراند، می‌خواهد از این سفره ای که افتاده حداکثر بهره برداری را بکند، حداکثر استفاده را بکند، استفاده این است، استفاده به همین وضعیت و کیفیت است، این را می‌گویند استفاده.

یک وقتی من یک گرفتاری برای من پیش آمده بود، یک مسئله‌ای برای من پیش آمده بود، گفتم من از این مطلبی که برای مرحوم والد فرمودند بودند من که مطلع هستم، من همان را انجام بدهم، همین که می‌خواستم بیایم انجام بدهم، یک گرفتاری بود، یک مسئله ای بود که مرا در فکر و خیال و اینها... مرا خیلی مشغول کرده بود، همین که می‌خواستم بروم انجام بدهم و اگر هم انجام می‌دادم قطعاً برطرف می‌شد، یکدفعه این جرقه آمد که به تو که نگفتند، آیا به تو این قضیه را گفتند؟ یا به پدر تو این را گفتند؟ به تو چه مربوط است؟ حالا گیرم بر این که تو از این مسئله مطلع باشی، آدم از خیلی مسائل مطلع است، آدم مطلع است بر این که در فلان خانه ده میلیون پول است، تو باید شب بروی و پول را برداری و دزدی بکنی؟ آدم مطلع بر این است که در فلان منزل چه... آیا باید برود فرض کنید که خلاف انجام بدهد؟ چون مطلع است باید برود خلاف انجام بدهد؟ آدم مطلع بر این است که فلان مال و وسیله در آن جا است و در ماشین هم باز است و سوئیچ و کلید به ماشین است باید باز کند ببرد؟ چون می‌داند باید ببرد؟ نه، باید بنشیند سرچایش کارش را بکند، به من چه؟ تا می‌خواستم این را انجام بدهم یکدفعه... این را خدا می‌اندازد و الا از کجا آمد؟ ممکن است یک نفر بگوید خب ذکر ذکر است دیگر، ورد ورد است دیگر، خب برای ما طلبه ها هم با اباحه و برائت و از این مسائل می‌تواند موجب دلیل بشود دیگر، برای ما اباحه دارد! ولی نه، اباحه و برائت و حلیت را این جا نگذاریم، بگذاریم جاهای دیگر، اینجا جای این حرفها نیست، اینجا جای چیست؟ اینجا جای احتیاط است، اینجا جای توقف است، اینجا باید این فکر را کرد که این مطلب، این قضیه‌ای که الان پیش آمده آیا در اراده و مشیت خدا بوده است یا نبوده؟ وقتی که بوده اگر تو اطلاع نداشتی چه می‌کردی؟ خب با این قضیه کنار می‌آمدی دیگر، آیا اطلاع تو قرینه می‌شود بر این که اعمال کنی؟ نه، از کجا؟ از کجا می‌توانی این مطلب را اثبات کنی که اطلاع من دلیل بر جواز اعمال است؟ نه، ممکن است مرا مطلع کرده باشند و بخواهند امتحان کنند؟ چرا آن طرف مسئله را نمی‌گیری؟ ممکن است آن طرف قضیه درست باشد که می‌خواهند ما را امتحان کنند، وقتی که می‌خواهند امتحان بکنند چگونه است؟ تا برای من گرفتاری و مشکل پیش نیامده که امتحان نیست، باید یک گرفتاری پیش بیاید، بله، الان هم بنده می‌گویم، همه شما هم اگر فلان مطلب را بگویم همه عجب یک همچنین مسئله‌ای است؟ حالا ما این کار را می‌کنیم، بله امشب که شب دوشنبه‌ای است مشکلی نیست، ولی فردا و پس فردا و یک هفته دیگر، اگر یک مرتبه مشکل پیدا شد، دنیا هم که دنیای اشکالات است دیگر، دنیای مسائل و دنیای گرفتاری، امروز این به آن می‌خندند، فردا اخم می‌کند، امروز این طلبکار است،

فردا بدهکار است، امروز این صحت دارد فردا مرض برایش پیدا می‌شود، دنیا همین است دیگر، هیچ وقت ما دنیایی یکنواخت نداشته ایم و نداریم هیچ وقت نداریم، یک هفته که می‌گذرد آقا آن شب قضیه را گفت و ما هم گرفتیم یادداشت کردیم و این تشکیلات و این نمی دانم دوربین و ضبط ها همه را ضبط کرده، حالا بگوییم نگوئیم، انجام بدهیم یا ندهیم؟ از آن طرف هم خود آقا گفته که نبایستی که انسان به این مسائل رو بیاورد، ولی خب حالا فرض کنید که میزانش چقدر است؟ حدش را که تعیین نکرده! که یک وقتی خیلی فشار وارد شد! کم فشار وارد شد! آن میزان را باید ببینیم، آن میزان را که آقا نگفته! منظورش این نبوده! منظورش نبوده را می‌گوییم و انجام می‌دهیم، تمام شد، باختیم، باختیم، تمام شد. شاید بیان این مطلب خودش یک نوع امتحان است، بیان این مسئله، لذا مطالبی که صحبت می‌شود خود افراد باید رند باشند و بدانند که این مطالب به خود آنها برمی‌گردد یا نه مسئله به آنها ارتباط ندارد و به افراد دیگر مربوط است.

این قضیه در زمان مرحوم آقا و آقای حداد که مورد توجه بنده بود و همچنین در زمان مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیهم بنده می‌شنیدم و مشاهده می‌کردم که اکثر روی این قضیه دور می‌زد، پس سلوک عبارت از این است که انسان روش خود را منطبق کند با آن چه که مورد مشیت و مورد تقدیر الهی است. با آن باید تنظیم کند، با آن باید خودش را وفق بدهد، این می‌شود سلوک، حالا در مسئله تغذیه همین طور است، در مسئله ارتباط همین است، در مسائل ارتباطات و معاشرتها و مسائل شخصی و امثال ذلک، این نکته را باید ما مورد توجه قرار بدهیم و این امتیازی که در مکتب مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی رضوان الله علیه است و او را از سایر مکاتب جدا می‌کند برای این نکته است، که این مکتب همه استعدادها را به واسطه این رعایت به فعلیت می‌رساند، آن پختگی و آن ارزش و آن استقامتی که در این مکتب نصیب انسان می‌شود در جاهای دیگر نیست، اتکا در جاهای دیگر بر امور دیگر است، سلب مسئولیت از خود و احاله آن مسئولیت به افراد و به اشخاص و به امور غیرعادی است، و الا اگر ما بیاوریم به آن مراقبه‌ای که مورد توجه است، به آن مراقبه عمل بکنیم، خیلی کم اتفاق می‌افتد که هی نیاز به صحبت داشته باشیم، هی نیاز به نامه داشته باشیم، هی نیاز به نصیحت داشته باشیم، هی نیاز به این مسائل دیگر داشته باشیم.

دیروز بود به یکی از رفقا می‌گفتم که مرحوم آقا یک وقت به بنده فرمودند ما چند برابر آن چه که برای رسیدن یک سالک به مقصد لازم است ما مطلب بیان کردیم، چند برابر، چند برابر ما صحبت کردیم، چند برابر وقت گذاشتیم، چند برابر تبیین کردیم، توضیح دادیم، درست شد، چقدر عمل شد؟ چقدر به آن مطالب عمل شد؟ چقدر به آن مسائل عمل شد؟ چقدر عمل شد؟ واقعا آیا به آن چه که می‌فرمودند عمل شد؟ جامه عمل پوشیده شد؟ به آن چه را که از مبانی برای افراد در این مدت دهها سال بیان کردند آیا جامه عمل پوشیده شد؟ آیا ایشان راجع به صدق و راجع به صفا و راجع به اخلاص آیا ایشان بارها و بارها بار صحبت نکردند؟ آیا ایشان فرمودند که انسان همیشه و همه جا باید رعایت آن صدق را داشته باشد؟ رعایت کند آن واقعیت را،

آن صدق را با همه کس و با همه حال، بنده خودم در زمان مرحوم آقا مشاهده می‌کردم بسیاری از افراد کج فهم که همان موقع در نفس آنها انحراف بود، نسبت به این مسئله توجه نداشتند، خیال می‌کردند حالا اگر فرض کنید که با یک شخص دیگر هر حرفی را می‌توانند بزنند، همین قدر که شخصی از رفقای ایشان نباشد دیگر هر دروغی را می‌توانند بگویند، این که فایده ندارد، این که نتیجه ندارد، همین که این شخص از رفقای ایشان نباشد هر خلافی را می‌توانند انجام بدهند، خب این که فایده ندارد، سالک آن کسی است که وقتی می‌خواهد معامله کند همه افراد را بندگان خدا بداند، برای او فرقی نکند، برای او تفاوتی نداشته باشد و همان مسئله بوده است که در آن زمان به آن نحو انجام می‌شد و بعد از زمان ارتحال این قضایا و مسائل را به وجود آورد، اگر یک شخص در ذات خودش صدق را نهادینه کرده باشد، صفا را نهادینه کرده باشد، او دیگر این گونه عمل نمی‌کند، این گونه دیگر رفتار ندارد، از او وقتی سوال می‌کنند راجع به فلان مسئله راست می‌گوید: مسئله این است، دیگر نمی‌گوید من نمی‌دانم، این طور قضیه نیست! دروغ می‌گویی تو می‌دانی، تو که می‌دانی چرا می‌گویی من نمی‌دانم؟ چرا می‌گویی خبر ندارم؟ چرا می‌گویی از این مسئله اطلاع ندارم؟ چرا می‌گویی نیست؟ این بود روشی که آنها به ما تعلیم می‌دادند؟ یا این که روش روش صدق بود؟ باید بگویی بله می‌دانم مطلب این است، این است، این خصوصیات.

این به خاطر چیست؟ این به خاطر این است که ما درک نکرده ایم درک صحیحی نداشتیم از این که باید سالک در قبال پروردگار باید پاسخگو باشد و خدا را همه جا ببیند، خدا را همه جا ناظر ببیند، رسول خدا وقتی که در یکی از جنگها آمده بودند کنار و استراحت کرده بودند - مرحوم آقا دارند در صحبتهایشان ظاهرا بنده این را در یکی از صحبتهای ایشان شنیدم - بعد یک نفر از مشرکین در آن جا دید که فرصت فرصت مناسبی است که بیاید رسول خدا را به قتل برساند، آمد در آن جا بالای سر و خلاصه رو کرد به پیامبر و عرض کرد چه کسی می‌تواند تو را از دست من نجات دهد؟ که می‌تواند نجات بدهد؟ ببینید، آن چه که اول عرض کردم، در ابتدای عرایضم، الان ببینید یک مصداقش در رسول خدا است، چون رسول خدا از نفس گذشته، رسول خدا موحد است دو حالش یکی است، فرق نمی‌کند هر دو یک حال دارد، گفت: که می‌تواند تورا نجات بدهد؟ حضرت فرمودند: الله الله خدا نجات می‌دهد، نگفتند که تو را به خدا حالا بیا این شمشیر را بیانداز تا با تو صحبت کنم، آیا این انسانیت است که من خواب باشم تو بیایی بالای سر من؟ هیچ این حرفها را نزدند سوال کرد که می‌تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ حضرت فرمودند: خدا، خیلی هم راحت، به او هم خندیدند، حالا با شمشیر آمده بود. حالا اگر ما بودیم رنگمان می‌پرید دیگر، حداقلش این بود، ولی ایشان رنگشان هم نپرید، همین طور پیغمبر به او خندیدند و گفتند خدا، آن هم دید که پیغمبر خیلی راحت گرفته است، به او نشان بدهیم که به این راحتی نیست و خدایی در کار نیست، الان من در این جا هستم - این ها همه خصوصیات ما است - الان من این جا هستم و شمشیر من در این جا هست، تا شمشیر را بلند کرد باد وزید و

به زمین افتاد، افتاد زمین و حضرت هم راحت بلند شدند و شمشیر او را برداشتند و گفتند که می‌تواند حالا تو را نجات بدهد؟ آن آمد بگوید... پیامبر فرمود: صاف بگو خدا، همانی که من گفتم بگو، برای من فرق نمی‌کند، گفت خدا و مسلمان شد، گفت این است، این اخلاق است، این که شمشیر و غیر شمشیر برای او یکی است، ببینید این را می‌گویند ولی خدا، ولی خدا شمشیر دستش نباشد همان جور صحبت می‌کند که شمشیر دستش باشد، ولی خدا وقتی که در موقعیت عادی باشد همان قسم صحبت می‌کند که بر یک مسندی تکیه زده است، چرا؟ چون هر دو را یکی می‌بیند. یعنی والله و بالله و تالله قسم به نفس خود مبارک رسول خدا، این دو قسم صحبت کردن در ذات و نفس پیغمبر هیچ تفاوت نداشت، ظاهر که تفاوت نداشت همان بود، باطن هم تفاوت نداشت، خب ما اگر باشیم بر فرض بخواهیم ادای پیغمبر را دریاوریم چکار می‌کنیم الله الله این الله خیلی با آن الله فرق دارد آن الهی که اول می‌گویی آن الله یک خرده جناب‌عالی هم در آن تشریف دارید، من می‌گویم الله ولی شمشیر را پایین نیاوری! یک خرده، یک سی درصدی می‌گذاریم، یک بیست درصدی، حالا هر کسی یک درصدی می‌گذارد، صد در صد نمی‌گوییم خدا، وقتی هم که آن شمشیر دست ما است الله را می‌گوییم، ولی این شمشیر دست ما است حواست باشد بردم بالا در عین حال ما همین طور هستیم، ما، وضعیت ما، وقتی که در یک مسئله سوار می‌شویم به مرادمان می‌رسیم آن جا دم از خدا می‌زنیم، ولی وقتی که به مرادمان نرسیدیم آن وقت شروع می‌کنیم همه عالم و آدم را فحش دادن، اگر قرار است خدا باشد خب هر دو تای آن است اگر هم قرار نیست خب هیچ کدام نیست، وقتی که بر خر مراد سوار هستیم آن وقت دم از خدا می‌زنیم که خدا این طور است این طور است، ولی وقتی که از خر مراد پیاده شدیم اچه شد بیخود کردی، این طوری کردی فلان کردی، بیخود کردی، این فرق از کجا آمد؟ این قضیه از کجا آمد؟ ما شوخی داریم، ولی رسول خدا شوخی ندارد، ائمه شوخی ندارند، اولیای خدا شوخی ندارند، هر دو را یکی می‌بینند هر دو را یک مسئله می‌بینند، این مسئله را ما باید در خودمان تمرین کنیم، تمرین کنیم در نفس خود، و در موارد مختلف انسان می‌تواند و خدا هم کمکش می‌کند در موقعیت‌های مختلف که برایش پیدا میشود همین عمل رسول خدا همین کلام رسول خدا در زندگی خودمان تمرین کنیم آن وقت بعد از یکی دو ماه، سه یا چهار ماه، می‌بینیم یک مسائلی پیدا شده، یک تغییراتی پیدا شده، یک مطالبی تغییر پیدا کرده.

علی کل حال این مطالبی که خدمت رفقا عرض شد شاید بی‌مناسبت هم با حلول ماه رجب که در پیش داریم نباشد و شایسته ورود در این ماه همان طوری که خدمت رفقا عرض شد رعایت بیشتر و مراقبه بیشتر در این زمینه است، در ماه رجب بخصوص و شعبان و رمضان و در این سه ماه آن چه را که بنده از روش بزرگان استنباط کردم، توجه بیشتر و مراقبه بیشتر است، البته خب این مسئله باید همیشه همین طور باشد نه این که انسان فرض کنید که صبر کند که همین که حلال ماه رجب را دید بخواهد وضعیت خود را عوض کند بلکه بزرگان همیشه توصیه می‌کردند که انسان از مدتها قبل به فکر ورود در این شهر مبارکه و ممتاز از سایر شهر

باشد و این که بتواند استفاده کند.

مرحوم آقا رضوان الله علیه در همان سنواتی که در تهران بودند بعد از مراجعت از نجف بنده از دوران طفولیت به یاد دارم که قبل از ماه رجب ایشان با همان عده مختصری که از دوستان بودند شب یک مجلسی داشتند و بعد راجع به این مسائل صحبت می کردند و تذکراتی می دادند، در بعضی از این شبها ترجمه و توضیح و تفسیر ادعیه ماه رجب مخصوصا دعای **خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون الا لك** را ایشان می فرمودند که متأسفانه نسبت به این قضیه مطالبی در دست نیست و از جمله نکاتی که به آن خیلی اهتمام داشتند یکی مسئله کیفیت تغذیه بود که می فرمودند که در این ماه همین طور در ماه شعبان و رمضان خوب است که سالک تغییری در تغذیه خود به وجود بیاورد و آن تغذیه به نحوی باشد که در عین سبکی بتواند او را برای انجام عبادات حفظ کند و نگه دارد ایشان می فرمودند که در این سه ماه انسان خوب است که هیچ وقت احساس سیری نداشته باشد، احساس ثقل نداشته باشد، غذایش به یک نحوی باشد که همیشه احساس بکند که غذا بر او مسلط نیست، معده او را درگیر نمی کند، فکر او را معده به خود مشغول نمی کند، این مسئله برای جلب فیوضات و جذبات به خصوص در ماه رجب خیلی اهمیت دارد، آن چه را که بنده شنیدم در یکی جلسات از ایشان این بود که توقع نداشته باشد سالک که آن چه را که خداوند متعال برای بندگانش در ماه رجب تخصیص داده است با معده پر قسمت او بشود، این مسئله انجام نخواهد شد، لذا در صحبت هایشان می فرمودند که بهتر است در ماه رجب شب زودتر بخوابید، کارهایی که در سایر شبها از اشتغالاتان فرض کنید که حالا کسی که طلبه است مطالعه دارد یا مثلا فرض کنید که شخصی که کار انجام می دهد یا دفتری دارد یک قدری ساعات را به نحوی تنظیم کنید که با سایر شبها فرق کند، آن شخصی که طلبه است یا دانشجو است فرض کنید که کارهای علمی دارد این کارها را یکی دو ساعت در شب تعطیل کند و به روز محول کند که شب را راحت تر بخوابد، خیلی روی این مسئله آرامش در شب و سبکی، ایشان خیلی تأکید داشتند در ماه رجب، یا فرض کنید که کسی مطب دارد می تواند یک ساعت زودتر از این طرف قرار بدهد و این را به عنوان یک دستور به عنوان یک برنامه باید در نظر بگیرد و خداوند هم کمک می کند یعنی وقتی که انسان به این فکر باشد که وقتی مطب را می خواهد باز کند متوجه این باشد که به چه کیفیت باشد و به چه کمیتی باشد، خداوند هم کمک می کند و این مسئله را برای او ممهّد می کند و آماده می کند و این حالت دغدغه نفسانی در حالت او تأثیر خواهد گذاشت، این دغدغه ای که دارد برای این که بتواند آن استفاده بهتر را از این موقعیت بکند برای او بهتر خواهد شد، نسبت به غذا در شب، در ماه رجب، خیلی تأکید می کردند که حتما غذا سبک باشد یک غذای حاضری، برای کسانی که خب حالا روزه نمی گیرند یک غذای حاضری اول شب موقع غروب میل کنند، دیگر چیزی نخورید تا این که بتوانید آمادگی پیدا کنید، اکثر مواردی که دیده شده است از جذبات پروردگار و نفحاتی که بر قلب سالکی می آید در شبهای ماه رجب است، در شبهای ماه رجب است، به

خلاف ماه مبارک رمضان که اکثراً در روز است، در ماه رجب در شب است، لذا انسان باید این نکته را دقت کند مواظب باشد شب ماه رجب خود را، شبها را از دست ندهد، نسبت به شبها مواظب باشد، در مسئله تغذیه، نسبت به خواب همین طور است، نباید به تأخیر بیاندازد بلکه باید زودتر انجام بدهد تا این که حداقل یکی دو ساعت قبل از طلوع فجر بیدار باشد آن زمان را گفتند که بهتر می‌تواند انسان استفاده کند شبها زودتر بخوابد وقتی که معده سبک باشد خب انسان می‌خواهد و بعد هم بالاخره باید این را در نظر بگیرد که حالا در آن زمینه که عرض شد که اشتغالات و اینها کمتر باشد آن اموری که می‌تواند نسبت به این مسئله اخلاص ایجاد کند آن را می‌تواند تغییر و تبدیلی بدهد تا این که بهتر بتواند نسبت به آن بیداری قبل از طلوع فجر آمادگی بهتری داشته باشد، دل و نفس با موقعیت خسته کاری از پیش نمی‌برد، آدم نباید خسته باشد همان طوری که خودشان فرمودند بهتر است که انسان وقتی که برمی‌خیزد یک آب جوشی بخورد یک میوه بخورد تا این که بتواند آن نشاط را پیدا کند و با نشاط به این مسئله باید پردازد، اشتباه می‌کنند آنهایی که می‌گویند که انسان در هر کیفیتی ولو این که در حالت کسالت باید نسبت به این مسئله قیام کند تا نفس خود را تربیت کند، مطلب این طور نیست، این حالت موجب می‌شود آن فیوضات نتواند تأثیر خود را بگذارد چون اینها با هم ارتباط وثیق دارند، اینها با همدیگر مربوط هستند، در کیفیت صحبت کردن در مسائل دیگر هم خیلی نسبت به این قضیه تأکید داشتند مراقبه در ماه رجب باید به نحو اتم باشد.

فرض کنید که اگر یک شخصی خیلی صحبت می‌کند باید از اول ماه رجب بنا را بگذارد بر این که صحبت خود را نصف کند می‌شود ثلث کند، زیاد صحبت می‌کند تا می‌نشیند پیش رفیقش شروع می‌کند از زمین و آسمان و در و دیوار... خب نگوید یک خرده کمتر، ببیند اثر دارد یا ندارد؟ و همین طور جلوی تصورات را گرفتن و تخیلات را گرفتن در این ماه باید بیشتر باشد، انسان جلوی مسائل را بگیرد، نگذارد هر تصور و تخیلی برای او پیدا شود، از آن اموری که به درد او نمی‌خورد، داعی ندارد راجع به آن فکر کند، برای چه فکر کند؟ انسان نسبت به اموری فکر می‌کند که برای او مفید است، مسائلی که پیدا می‌شود، حوادثی که هست در اطراف انسان به انسان چه مربوط است؟ اینها افرادی را دارند که به دنبال اینها بروند چرا انسان بیاید خودش را درگیر کند؟ قضایایی که در اطراف انسان است و صد تا یک غاز هم نمی‌ارزد که انسان نسبت به آنها فکر کند و خواهی نخواهی به گوش انسان هم می‌رسد برای چه انسان بیاید خود را درگیر کند؟ یکی از مطالبی را که ایشان تأکید داشتند که سالک باید نسبت به او خیلی مراقبت کند این است که از ورود اخباری که ذهن او را اشغال می‌کند پرهیزد، اخبار فلان جا، این اتفاق افتاد، فلان شهر این اتفاق افتاد، فلان آقا این را گفت، فلان آقا این کار را کرد، فلان آقا، اینها هیچ کدام به درد ما نمی‌خورد نه آب است برای ما نه نان هیچ کدام، غیر از این که ذهن ما را بیگرد و فهم ما را بگیرد اشتغال بیاورد، خب بالاخره مطالبی را می‌شنود که ناراحت می‌شود که چرا این قضیه اتفاق افتاده؟ چرا این طور؟ کاری که از دست کسی بر نمی‌آید، چرا انسان بیاید بی خود ذهن

خود را مشغول کند؟ نسبت به چیزی که هیچ فایده‌ای ندارد؟ کسی هم از او نخواست، کسی هم تکلیف نکرده، حالا یک نفر باید بداند از اخبار مطلع باشد از حوادثی که پیش می‌آید مطلع باشد، خوب باید او بداند و او تکلیف خودش را دارد، شما که کسی از شما نخواست که بفهمی فلان کس یک مسئله‌ای را گفته، آن یکی آمد ردش کرد، آن یکی جوابش داد، بابا این حرفها همه را بریزید برای آن کسانی که اصلا برای این مسائل ساخته شده‌اند، اگر ما دنبال این حرفها نباشیم خیال نکنید که کسی نیست یک عده را اصلا خدا درست کرده برای این که این مسائل را پیگیری کنند و بار را از روی دوش ما بردارند، بار، بار شنیدنها و بار دیدنها و بار خواندنها، اینها همه بار دارد، دیگر آدم بیاید ببیند صحنه‌هایی را، آدم بشنود قضایایی را، آدم بیاید بخواند که چه اتفاق افتاده و چه اتفاق خواهد افتاد و اوضاع هم که دیگر مشخص است و خدا عده‌ای را خلق کرده که بیایند زحمت ما را بکشند، بیایند صبح تا شب بخوانند ببینند بشنوند، شب تا صبح بخوانند بشنوند ببینند، صبح تا شب از این حرفها بزنند، شب تا صبح از این حرفها بشنوند، خوب اینها زحمت ما را کم می‌کنند دیگر، حالا که خدا یک عده‌ای را اصلا برای این کار درست کرده، برای این قضیه اصلا درست کرده، خوب انسان بیاید چکار کند؟ خودشان بروند انجام بدهند، خودشان بروند این امور را پیگیری کنند دیگر، بروند دیگر، خود آنها بروند انجام بدهند.

مرحوم والد رضوان الله می‌فرماید کار دنیا را به اهل دنیا واگذار کن به تو چه مربوط است که می‌آیی خودت را در این گونه امور دخیل می‌کنی و در این گونه امور درگیر می‌کنی؟ و از آن چه که نصیب کسی نمی‌شود خودت را محروم می‌کنی؟ این مطالب گیر کسی نمی‌آید آقا جان من، این مسائل گیر کسی نمی‌آید، بزرگان آمدند این مطالب را فرمودند راهکار قرار دادند، مطلب قرار دادند، آن وقت انسان بیاید و به جای عمل به اینها سراغ چه برود؟ فلان حادثه، فلان شهر اتفاق افتاد، فلان آقا در فلان جا این حرف را زد، فلان، آقا اینها را ول کن برای خودشان، کار دنیا را... یعنی چه آقا این جا چه خبر است، دیده اید آدم وقتی جایی می‌رود: آقا سلام علیکم حال شما؟ چه خبر؟ کوفت و چه خبر! تازه آمدم دارم با تو سلام می‌کنم "چه خبر؟!" یعنی چه تا آدم می‌رود جایی: خوب چطورید؟ چه خبر؟ اوضاع چه خبر؟ بابا من دو دقیقه نیست آمدم یک میوه‌ای یک چایی یک چیزی، مردم فقط در این هستند که چه خبر؟ چه خبر؟! یعنی چه؟ خبر را بگذار برای آنهایی که دنبال چه خبر هستند؟ برو خودت دنبال یک خبرهایی که این جا پیدا نمی‌شود، برو دنبال آنها، اگر بخواهی دنبال آنها بروی با این چه خبر، چه خبرها، به دست نمی‌آید، متوجه هستید می‌خواهم چه عرض کنم؟

یک وقتی کله ما بوی قورمه سبزی می‌داد در همان زمانهای سابق، دنبال این مسائل بودیم، البته خیلی زمانهای پیش، چهل سال پیش، کتابهای تاریخ را می‌خواندیم، مسائل را می‌خواندیم، خیلی، از این جا تا سقف من کتاب تاریخ داشتم. مطالب جاهای مختلف، فرقه‌های مختلف، به اندازه یک متر من کتاب بهائی خواندم، یک متر، کتابهای مختلفشان، ردشان، ایرادشان، نمی‌دانم جنگها، جنگهای در دنیا، در همین چیزها بودیم دیگر،

روزی مرحوم آقا آمدند دیدند من دارم کتابی می‌خوانم، کتابی بود نگاهی به تاریخ جهان مال جواهر نهر و، البته دیگر اواخرش بود ایشان یک نگاهی کردند گفتند آقاجان من - خوب توجه کنید ببینید این بزرگان واقعا چه کیمیاهایی به دست ما دادند - آقاجان من مطالعه این مطالب، این تاریخ خوب است من نمی‌گویم بد است ولی با این فرصتی که خدا به انسان داده است چرا انسان از جزئی بخواهد به مسائل اطلاع پیدا کند؟ چرا نباید یک راهی را در پیش بگیرد که به یک کلیتی برسد؟ که از آن کلیت اشراف بر جزئیات داشته باشد؟ اگر ده جلد راجع به این جمله شرح بدهیم کم است، راجع به این یک جمله، تو داری این کتابها را می‌خوانی، خیلی خوب است خیلی مطالب خوب است، تمام جزئیات آن کتاب و حتی عبارتهای آن کتابها را من هنوز حفظ هستم، عبارتها، جنگهایی که اتفاق افتاد، مسائل جنگهای صلیبی، جنگ جهانی اول و دوم، گرفتنها، زدنهای، بستنها، قضایایی که اتفاق افتاده تمام اینها خب انسان یک اطلاعی پیدا می‌کند از اوضاع از مطالب خب اینها خوب است، ولی برای کسی که زمینه برای رشد دارد و می‌تواند به آن حیثیت سببی و حیثیت علی اشراف پیدا کند و مطالب را از بالا ببیند چرا به دنبال آن نرود؟ چرا نرود؟ من نتوانستم این مطلب را بفهمم، سالها از این قضیه گذشت، سالها از این قضیه گذشت کم کم کم کم با بعضی از مطالب آشنا شدیم با بعضی از مبانی آشنا شدیم و متوجه شدیم که اگر انسان بخواهد به جای سیر در این جزئیات و مصادیق فکر خود را و ذهن خود را به آن حیثیت تأثیری و سببی و علیّه از عالم بالا و مشیت و تقدیرات ببرد تمام این مطالب برای او مثل کاه می‌ماند، یک کاه، توجهش دیگر نسبت به اینها کاه خواهد بود، توجه به آن جا رفته به بالا رفته از آن بالا دارد نگاه می‌کند همان طوری که رسول خدا فرمود الله الله آن جور نگاه کردن، همان جور که امیرالمومنین نگاه می‌کرد وقتی که افراد را به جنگ تشویق می‌کرد ولی وقتی که می‌رفت می‌نشستی پای دل امیرالمومنین که بیا یواشکی به خود ما بگو، کسی نفهمد این لشکر کشی ها این صحبتها این رفتن به صفین ها، این عاقبتش چیست؟ می‌گوید گوشت را بیاور جلو، این را من دارم می‌گویم، زبان حال است: به کسی نگویی حواست باشد، اسرار را فاش نکنی، ولی برمی‌گردیم شکست هم می‌خوریم. این حال، حال امیرالمومنین است، با این حال می‌رود منبر صحبت می‌کند تشویق می‌کند "ساجهد فی ان اطهر الارض من هذا الشخص المعکوس" همه اینها را می‌گوید ولی اگر کسی یواش از اصحاب بیاید از او سوال بکند که نتیجه چیست؟ می‌گوید بگذار آهسته بگویم نتیجه... فرق نمی‌کند نه در صحبت تغییر ایجاد می‌کند، نه در تعبیر، ولی دل کجاست؟ قلب کجاست؟ آن در کلیت است، این را مرحوم آقا می‌خواستند به ما بفهمانند که دلت باید در کلیت باشد، نه این که در پایین باشد و نگاه به افراد کنی، نگاه به جریانات کنی نگاه به جزئیات کنی و آن دیدگاه خودت را محصور کنی و محبوس کنی در این جزئیات.

آن که ما الان داریم چیست؟ کسی که نظر به جزئیات دارد: آی فلانی این نظر را داد، فلانی این حرف را زد، آی فلانی این جوابش را داد، آی فلانی این جور کرد، آی فلانی این جور مقابله کرد، همه‌اش آی آی آی

آی تا آخر همه‌اش آی آی می‌ماند، هیچ تغییر نمی‌کند، یک قضیه را رویش زوم می‌کند، نسبت به آن توجه می‌کند بعد یک مرتبه می‌بیند که خراب شد، نسبت به یک نفر اعتماد می‌کند: این می‌تواند کارم را راه بیاندازد این فلان کس می‌تواند این عمل را انجام دهد، این می‌تواند آن چه را که من در ذهن دارم و توقع دارم به منصفه ظهور بیاورد یکدفعه بعد از پانزده روز می‌بیند این صد و هشتاد درجه این جوری شد، یکدفعه آدم می‌نشیند عجب! پانزده روز هی این در فکرش می‌گذرد که الان این تأثیر را می‌گذارد این کاری را که موافق با میل و موافق با خواست است انجام می‌دهد خبر ندارد که آن برای دنیا است تا دنیا بچرخد و این هم به این طرف می‌چرخد خاک بر سر در این جا گیر افتادی و این دو هفته خود را در فکر و خیال آن گذراندی، می‌خواستی نکنی، چه کسی ضرر می‌کند؟ اینها که اهل دنیا هستند که هیچ، آن کسی که در این وسط ضرر کرده آن کسی است که دو هفته امید بسته به این که او بیاید و این اقدام را انجام بدهد و یکدفعه می‌بیند نکرد، عجب، یعنی چه؟ یعنی دو هفته را باختی، دو هفته از کیسه ات رفت، ولی اگر آمد از همان اول یک حرفی را زد نگاه می‌کنی یک لبخند بزنی یک نیشخند بزنی، بابا اینها کشک است، آن یکی می‌آید فرض کنید که جواب بدهد، یک نیشخند، آن هم مثل این، سگ زرد برادر شغال است، تفاوتی با هم نمی‌کنند، همه یکی است، آن وقت چه می‌شود؟ انسان می‌آید از این جزئیت بیرون، و به کلیت می‌رسد، عارف به چه کسی می‌گویند؟ عارف به کسی می‌گویند که ذهن او..... مرحوم آقا رضوان الله علیه در آن مقدمه که برای قانون اساسی نوشتند، یاد رفقا هست؟ نوشتند که حاکم اسلام باید از جزئیت به کلیت رسیده باشد، یعنی این جریانات را از آن دید کلی نگاه کند و دید تثبیتی نگاه کند، نه این که از آن دید پایین و دل ببندد به حمایت این یا حمایت آن یا حمایت فلان، این حمایتها یک روز کنار می‌رود، عجب عجب پس این طور شد، خب بله این طور است دیگر، دنیا همین است دیگر، قرار نیست که دنیا همیشه بر وفق مراد باشد، یک روز این طور است، گهی پشت به زین و گهی زین به پشت، دنیا همین است.

لذا می‌فرمودند اخباری که به دردتان نخورد برای چه گوش می‌دهید؟ آدم وقتی که شب می‌خواهد بخوابد آن موقع خواب که می‌گویند باید وضو بگیرد باید طاهر باشد باید لا اله الا الله بگوید باید آیه الكرسي بخواند، همه‌اش فکرش در چیست؟ فلان آقا این حرف را زد، آی فلان آقا... آن وقت این خواب است؟ این همان خوابی است که به آن دستور داده اند؟ یا وقتی که انسان می‌خواهد بخوابد ذهن خالی باید باشد از مسائل، عرض کردم نسبت به آن کسی که تکلیف دارد مطلب دیگری است، خیال نکنید همه هم تکلیف دارند، نه آقا جان همه هم تکلیف ندارند، از یک میلیون نفر اگر یک نفر تکلیف داشته باشد از هزار نفر هم این طور نیست بیخود روی خودمان هم تکلیف بار نکنیم، آن کسی که تکلیف دارد مشخص است بقیه می‌آیند تکلیف بار می‌کند: ما باید از جریانات مطلع باشیم! باید بدانیم چه می‌گذرد! باید، باید، پس انسان کیست، انسان وقتی که می‌خواهد بخوابد باید بداند چهل خانه آن طرف و همسایه او فلان است و باید بداند و از اوضاع باید مطلع

باشد، مطلع باشید! خب بروید مطلع شوید! ببینید آن وقت می توانید دیگر یک نماز با حضور قلب بخوانید؟ می توانید یک شب سر را راحت به بالش بگذارید؟ می توانید با دل آسوده به ملاقات پروردگار در منام بروید؟ نمی شود، با یک دست نمی شود دو بار را برداشت، هر دست تحمل یک بار را دارد، لذا بدترین چیز برای سالک بدترین - تأکید دارم می کنم - بدترین، توجه به اخباری است که ذهن او را مشغول کند این بدترین چیز است، خب این گوی و اینهم میدان، این گوی و این هم میدان.

چرا ذهنش را مشغول کند بی خود و بی جهت، بگذارید ذهن یک عده دیگر مشغول باشد، چرا ذهن ما مشغول باشد؟ ما را چه سنم به این که این این را گفت، این جوابش را داد، به من چه مربوط است، این قضیه بوده و خواهد بود و این وسط ما شب و روزمان دارد از بین می رود با این خزعلات و با این مسائلی که خب واقعا به تهوع دیگر رسیده است قضیه، انسان به تهوع می آید، بخواهد بشنود که این چه گفت آن چه گفت، این چه گفت، همه مسائل، همه اش آن چه گفت، آن چه گفت، یک خرده هم به فکر خودمان باشیم، به فکر صفای خودمان باشیم، یک مقداری هم به فکر این باشیم که بالاخره هی ماه و ماه می آید می گذرد امسال تبدیل به سال دیگر می شود، سال دیگر تبدیل به سال دیگر می شود، افراد هی می آیند سوال می کنند آقا این مسائلی که در دنیا اتفاق می افتد آیا برای زمان ظهور است؟ به من چه مربوط است که زمان ظهور کی است؟ اگر زمان ظهور را کسی تعیین می کرد او پدر من بود که نکرد، آنهایی هم که تعیین کردند همه فهمیدند که دروغ از آب درآمد، چه قدر بگویم، آنهایی که آمدند هی گفتند زمان ظهور نزدیک است حتی خودم شنیدم از بعضی از آنها که حتی سالش را هم تعیین کردند خب فهمیدید اینها همه دروغ بوده راه معرفت نفس و معرفت الله پرداختن به این مطالب نیست، آقا این قضایا که اتفاق دارد می افتد به زمان ظهور است به من چه مربوط است؟ من نمی دانم به زمان ظهور است؟ اصلا هیچ خبر ندارم، همین قضیه که ما بیاییم و به دنبال این باشد که مسائل و جریانات به زمان ظهور می خواهد برسد، همین جا ما گیر کردیم، گیر کردیم، تمام شد، گیر کردیم، بله این قضایا ممکن است قضایایی باشد مقدمه برای زمان ظهور ولی آیا من هم تا زمان ظهور زنده هستم یا نه؟ فکر این را کرده ایم یا نه؟ سال دیگر بنده به رحمت خدا می روم تمام شد، وانگهی به زمان ظهور منتهی می شود خب به من چه مربوط است؟ من باید خودم را درست کنم، خودم را آماده کنم، خودم را مستعد کنم، برای قبول و تلقی مبانی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه من باید بروم خودم را آماده کنم یا نه؟ آمادگی به چیست؟ به این که چه خوب به به فلان قضیه اتفاق افتاد ظهور نزدیک شد! چه فرقی کرد؟ همان هستیم که پارسال بودیم، مگر ما این حرفها را نمی زدیم خب چه شد؟ دو سال قبل مگر ما این حرفها را نمی زدیم؟ حالا دو سال گذشت سه سال قبل مگر ما این حرفها را نمی زدیم با سه سال قبل چه فرقی کرده ایم؟ خیلی خب حالا گیرم فردا حضرت می خواهند ظهور کنند ما که همان سال قبلی هستیم ما که همانیم حالا اگر بنده به شما بگویم که آقا سال بعد حضرت ظهور می کنند همه خوشحال نمی شویم؟ به به به به خب چکار می کنیم؟ به فکر می افتم دیگر، به فکر

می‌افتیم که یک وقت یک جوری نباشد که حضرت ظهور کند و سرش را از ما برگرداند، خیلی خب بسم الله از همین حالا، دیگر چرا بخواهیم دنبال ظهور حضرت باشیم؟ دنبال رسیدن به باطن حضرت باشیم؟ چرا باید مردم را به این حرفها سرگرم کنیم و بعدا خلاف دریابید؟ چرا؟ چه کسی به ما یک همچنین تکلیفی کرده که بلند شویم به مردم بگوییم که حضرت سال بعد ظهور می‌کنند؟ یا فلان پیرمرد می‌بیند یا فلان کسی که در این مجلس هستند می‌بینند، چه کسی به ما دستور داده است؟ حضرت به ما دستور داده است که بگو؟ بنده در این جا خودم اعلام می‌کنم حضرت به یک نفر تا به حال همچنین حرفی نزده، اصلا نبوده این مسئله، هر کسی گفته دروغ است، حضرت آمدند فرمودند آقا جان بنشین مبانی دین را برای مردم توضیح بده، تشریح کن به خود برسند، مسلمان باشند آبروی اسلام را نبرند، آبروی امیرالمومنین را نبرند، آبروی تشیع را نبرند، واقعا شیعه باشند، الگو و اسوه باشند برای مردم این کارها را باید انجام بدهد، همه این را ما ول کردیم رفتیم سراغ این که حضرت کی ظهور می‌کند، کی ظهور می‌کند، هر کار غلطی هست انجام می‌دهیم، این چیست؟ این خلاف است، همه اینها خلاف است این که مرحوم آقا می‌فرمودند که باید امور به دست کسی باشد که به کلیت رسیده و قلب او متصل باشد برای همین است که دو لحن در کلام او نیست، دو جور صحبت در کلامش نیست، مسائل را از آن بالا می‌بیند و از دید توحیدی نگاه می‌کند و این مسئله توحیدی با وجود او عجین شده است، و وجود او را متحول کرده و قلب او را متحول کرده به یک قلب توحیدی، نه یک قلب متظاهر، نفس برگشته، بخواهد نخواهد همین روش را دارد، خب راهش را هم به ما گفته اند، لذا ایشان مخصوصا در همان سنواتی که مسائلی پیش آمده بود و مطالبی پیش آمده به مناسبت خود حال و زمان ایشان می‌فرمودند شنیدن این مطالبی خیلی مفید نیست و انسان باید به دنبال آن چیزهایی باشد که برای او مفید است و این مسئله را بنده خیلی روی آن تأکید می‌کنم بخصوص در این ماه رجبی که در پیش داریم رفقا لازم نیست که به هر قضیه ای توجه کنند به هر مسائلی توجه کند انسان باید در خود باشد "کن فی الفتنة کابن اللبون لاظهر فیرکب ولا ضرع فیحلب"¹ انسان باید به دنبال کار خودش باشد و امور را باید به دیگران بسپارد خداوند برای تیصیر امور افرادی را خلق کرده است که آنها خودشان به این مسائل و جریانات می‌پردازند. ما چرا بیاییم فکر و ذهن خود را مشغول کنیم به آن چه که اشتغال به آنها برای ما اگر ضرر نداشته باشد نفعی ندارد.

راجع به این مطالبی که عرض شد رفقا خوب تأمل کنند، روزه در ماه مبارک رجب در این مراقبه موثر است، کسانی که خب روزه قضا دارند نمی‌توانند روزه مستحب بگیرند، همان روزه قضا را می‌توانند انجام

1- حدیث از امیر المومنین علیه السلام: به هنگامه فتنه ها همچون فرزند شتر باش، نه پشتی دارد تا سواری دهد و نه سینه ای تا شیر دهد.

دهند و کسانی که روزه قضا ندارند، روزه مستحب هر چه بیشتر بگیرند بهتر است، روایت داریم که رسول خدا این سه ماه را در روزه به هم وصل می‌کردند و کسانی که نمی‌توانند روزه بگیرند آن اذکار ماه رجب را که سبحان الاله الجلیل، سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له، سبحان الاعز الاکرم، سبحان من لبس العز و هو له اهل، روزی صد مرتبه این را بگویند که ثواب روزه به آنها داده خواهد شد.

لیلة الرغائب خیلی مورد توجه بوده، روزه قبلش همین طور، اعمالی که در آن شب هست. و من از خود مرحوم آقا شنیدم، پرداختن به این اعمال در شب اول ماه رجب تا سال آینده برای انسان تأثیرگذار خواهد بود خیلی نسبت به اعمال شب رغائب رفقا دقت کافی داشته باشند ادعیه ماه رجب حتما خوانده بشود و همین طور در اوقاتی که خب برای انسان پیش می‌آید آدم نیم ساعت در جایی است و کاری ندارد به جای این که ذکرش فکرش به این طرف و آن طرف بیاید یکی از این ادعیه‌ها را گوش دهد و معنایش را توجه کند الان هم که این وسائل و اینها در اختیار انسان هست و انسان صدا و صوتش را می‌تواند که همیشه همراه خودش داشته باشد و این طراوت و این معانی را در وجود خودش نگه دارد، نگه دارد این ادعیه تأثیر می‌گذارند در نفس، تأثیر می‌گذارند، حکم دارو را دارد که می‌آید و جلوی بسیاری را از امراض را می‌گیرد، جلوی بسیاری از خطورات را می‌گیرد، جلوی وساوس را اینها می‌گیرد.

خب مطالب دیگری در این جا هست، مطالب زیاد است و برای رفقا هم عرض شده و طبعاً دیگر وقت خیلی گذشته و انشاءالله که امیدواریم خداوند توفیق بدهد و از آن چه که نصیب خاصان خودش در این ماه هست خداوند به بزرگی و کرمش نصیب ما بفرماید و ما را نسبت به راه بزرگان و متابعت از برنامه آنها موفق کند، این واقعا دعایی است که انسان همیشه باید داشته باشد و نسبت به این قضیه بایستی که کاملاً این مطلب را در نظر بگیرد که نابرده رنج خلاصه گنج میسر نمی‌شود، نفس به جزئیات علاقه دارد به این اخبار علاقه دارد به این که چه شد و چه شد علاقه دارد، نفس این است همین که نفس به دنیا تعلق پیدا کرده، یعنی به این که در این دنیا چه می‌گذرد، مسببات چگونه عمل می‌کنند، سبب را ول کرده، آن علت را ول کرده، اراده مبدأ حق را رها کرده و بعد به دنبال این امور جزئی و مصادیق خارجی دارد می‌گردد، باید این اشتیاق نفس را از او گرفت، باید این توقعات را از او گرفت، توقع را باید در جای دیگری برد، اشتیاق را باید در جای دیگری برد و این کار دارد، به همین راحتی پیدا نمی‌شود و این مراقبه ای که بزرگان فرمودند همین است، مراقبه در این مسئله است، با ورود توهمات و با وجود تخیلات برای انسان آن معانی حاصل نخواهد شد، انشاءالله امیدواریم که دست عنایت حضرت بقیه الله بر سر همه ما مستدام و خود آن حضرت با لطف و کرامت خود ما را از این ورطه برهاند و به عالم توحید متصل کند.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ